پیشخوان

نظری و گذری بر «تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات شهید محمدصادق اسلامی»

شهید مکتب روح‌الله در آیینه روایت‌ها

■ **شاهد توحیدی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود به زندگی و مبارزات شهید محمدصادق اسلامی از دریچه روایت‌های نزدیکان ودوستان نگریسته است. این پژوهش از سوی دکتر علیرضا اسلامی سامان یافته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در اشارتی کوتاه در باب موضوع اثر چنین آورده است: «بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد و از طرف مراکز و مؤسسات پژوهشی، در راستای ثبت ارزش‌های انقلاب که بارزترین آنها بیان زندگی شهدای گرانقدر می‌باشد، گام‌های مؤثری برداشته شده است، اما هنوز هستند انسان‌هایی که در حساس‌ترین روزهای انقلاب، پذیرای مسئولیت شده و جان عزیز خود را در طبق اخلاص نهاده، نهال انقلاب را با خون خود آبیاری کرده‌اند، اما نسبت به معرفی آنها اقدام در خور و بایسته‌ای انجام نپذیرفته است که شهیدمحمد صادق اسلامی یکی از آنهاست. شهید اسلامی از جمله مبارزان مسلمانی است که در آغازین روزهای نهضت اسلامی مردم ایران به ندای استنصار امام خمینی (ره) لبیک گفت و در صف یاران ایشان قرار گرفت. وی که مبارزات خود را از گروه شیعیان آغاز کرده بود، با تبعید امام‌خمینی و به منظور روشن نگه داشتن مشعل مبارزه علیه رژیم شاه، به همراه دیگر اعضای شاخه نظامی مؤتلفه، به اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت مبادرت ورزید. شهید اسلامی پس از پیروزی انقلاب نیز به مجاهدت‌ها و فعالیت‌ها خود در جهت تثبیت نظام جمهوری اسلامی ادامه داد و در این راه به همراه دیگر یاران خود، در حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر

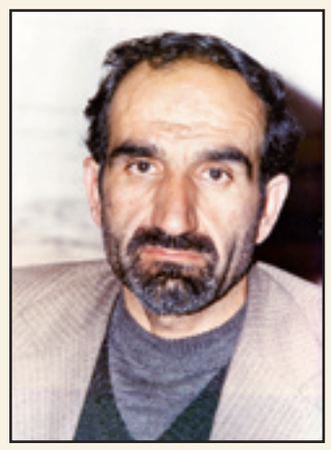

شهید محمدصادق اسلامی

۱۳۶۰ به فیض شهادت رسید....»

در بخشی از این اثر، خاطرات ضبط شده از شهید محمد صادق اسلامی در باب ملغی شدن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی آمده که اکنون مرور بخش‌هایی از آن به هنگام می‌نماید: «ضمناً جریاناتی که در انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد، قرار شد بازار را تعطیل کند و مجلس بزرگی در مسجد حاج سیدعزیزالله در تهران تشکیل شود که انتظامات آن به عهده برادران ما بود. شب قبل از برنامه مسجد حاج سیدعزیزالله، دولت علم عقب‌نشینی کرد و آقایان آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله بهبهانی و دو نفر دیگر از آقایان تهران با دولت به توافق رسیدند که قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را فعلاً اجرا نکنند و این را علم در مصاحبه‌ای اعلام کرد و متن نامه آقایان را هم انتشار داد که فردا بازار تعطیل نشود. فردای آن روز ما خدمت امام رسیدیم و کسب تکلیف کردیم. امام فرمودند: تصویب‌نامه با مصاحبه الغا نمی‌شود و مبارزه ما ادامه خواهد داشت. ما از ایشان اجازه خواستیم که یک راهپیمایی در قم اجرا کنیم و نظر ایشان را در آنجا به اطلاع مردم برسانیم. ایشان تصویب کردند و ما عصر همان روز مقداری پلاکارد تهیه کردیم و از صحن قم به طرف منزل امام به راه افتادیم. جمعیت ما حدود ۱۰۰ نفر بود، ولی زوار و مردم قم هم به ما پیوستند و راهپیمایی ما به صورت یک راهپیمایی بزرگ در نوع خود تبدیل شد. به منزل امام رفتیم و امام سخنرانی خود را در مورد اینکه ما اغفال این مصاحبه‌ها نمی‌شویم، ایراد کردند. در راه بازگشت از قم دو اتوبوس ما را توقیف کردند، ولی ما اظهار بی‌اطلاعی کردیم و پلیس چون نتوانسته بود از این ماجرا سر در بیاورد، آزادمان کرد. در تهران در مجالسی که تشکیل می‌شد، برادران ما مسئله را مطرح می‌کردند و اعلامیه‌های امام مرتب منتشر می‌شد و از سوی کسبه بازار، برای شهرستان‌ها ارسال می‌شد. به تدریج علمای شهرستان‌ها نیز اعلامیه‌هایی به حمایت امام صادر می‌کردند.»

دهه ۷۰، زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی

شیخ محمدتقی بهلول پس از بازگشت به ایران، شیوه مبارزاتی خاصی در پیش گرفت. او از یک سو سعی می‌کرد تا بهانه‌ای به ساواک و عوامل آن ندهد و از سوی دیگر، هر آنچه را که از مظالم رژیم پهلوی ضروری می‌انگارد، با مردم در میان نهد. جمع این دو دغدغه تدبیر و فراست ویژه‌ای می‌طلبید که تنها می‌شد از افرادی چون او سراغ گرفت. به باور بسیاری از مستمعانش در آن دوره، سخنان پرتعریض و عبرت‌آموز وی در منابر در بیداری مستمعان و توجه آنان به تفرعن شاه و کارگزاران حکومتش نقشی مهم و در خور داشته است

زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی و مشارکت در فرآیند انقلاب اسلامی

علما در کمک نکردن به نظام اسلامی عذری ندارند

■ **نیما احمدپور**

سالروز رحلت روحانی مجاهد زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی، فرصتی مغتنم است که در باب تاریخچه مبارزات سیاسی آن بزرگ سخن رود. آنچه تاکنون در معرفی آن فقید سعید پررنگ می‌نموده، نقش وی در قیام عظیم مسجد گوهرشاد بوده است، این در حالی است که زنده‌یاد بهلول پس از آزادی از زندان افغانستان، عزیمت به مصر و عراق و نهایتاً بازگشت به ایران، به مبارزه دوباره با رژیم پهلوی پرداخت و به این تلاش ارجمند تا پیروزی انقلاب اسلامی تداوم بخشید. مقال پی آمده درصدد است تا با خوانش پاره‌ای از خاطرات ثبت شده در این‌باره، موضوع را بسط دهد. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■■■

■ **آزادی از زندان افغانستان، با توسل به دخت پیامبر(ص)**

زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی به ترتیبی که خود در خاطراتش بازگفته است، توانست از حمله عمال رضاخان به مسجد گوهرشاد جان به در بَرد. او نهایتاً به افغانستان گریخت، در آن کشور دستگیر و نزدیک به ۳۰ سال زندانی بود. اقوام و نزدیکان وی تا مدت‌ها از حیات و مماتش بی‌اطلاع بودند تا آنکه نهایتاً محبس وی معلوم شد. مرحوم حجت‌الاسلام شیخ محمدحسین ثابتی گنابادی از اقوام آن مجاهد راحل در این موضوع گفته است: «تا مدتی که می‌گفتند شیخ فوت کرده و کسی از او خبری نداشت! زمان زیادی گذشت تا معلوم شد ایشان در زندان افغانستان است. پدرش که فوت کرد، مادر ایشان برای یکی از بزرگان افغانستان نامه‌ای می‌فرستد و می‌گوید شنیده‌ام فرزندم در زندان شماست، اگر از او اطلاعی دارید، این نامه را به دستش برسانید. به هرحال نامه به دست مرحوم بهلول می‌رسد و ایشان به شعر پاسخ می‌دهد و از مادر دلجویی می‌کند. من کل این نامه را یادداشت کرده و دارم. آقای بهلول در آنجا درس می‌داد و کسانی که فهمیده بودند ایشان عالم است، چه در داخل زندان یا از خارج می‌آمدند و نزد ایشان صرف و نحو و فقه می‌خواندند و ایضاً هم فقه شیعه هم فقه اهل سنت. ایشان سطح مطالعاتش بالا بود. آشنایی با فقه اهل سنت، فراتر از دروس متداول حوزه است، اما ایشان به آن مسلط بود. می‌گفت یک شب پس از نماز نافله، به حضرت زهرا(س) متوسل شدم و هنوز مدت کوتاهی نگذشته بود که آمدند و گفتند آزادی هر جا که می‌خواهی برو! من دیدم به ایران که نمی‌توانم بیایم و رفتم مصر... بعد خواهرخانم بنده - که می‌شود خواهرزاده بزرگ ایشان - به عراق رفت و برای مرحوم بهلول نامه نوشت که من به عراق آمده‌ام و می‌خواهم شما را ببینم، اگر برایتان امکان دارد به عراق بیایید. بعد از دو سال و نیم اقامت در عراق هم به ایران آمد. پس از بازگشت ایشان به شهر گناباد، چندین شب منبر رفت و صحبت کرد و مردم گروه گروه به دیدنش می‌آمدند. خود من آن موقع، در روستای باغ آسیا نزدیک روستای بیلند بودم که آمدند و گفتند ایشان آمده! من مبهوت ماندم که چطور پس از این همه سال، ایشان زنده برگشته! شنیدم که منزل یکی از پسرعمه‌های ماست. رفتم و دیدم پیرمردی است ضعیف، با لباس افغان‌ها! ۳۰-۴۰ روز را در زندان کمیته مشترک در تهران گذرانده بود. بعد از طرف شهربانی آمدند و ایشان را به گناباد برده و سؤالاتی پرسیده و رها کرده بودند! بعد هم به تهران رفت. مرتباً بین شهرها در حرکت بود و نهایتاً ۱۰ روز در یک شهر می‌ماند....»

■ **در افغانستان وقتی فهمیدند شیعه هستم می‌خواستند مرا بکشند!**

حسن عابدین‌زاده در عداد آنان است که از بدو بازگشت زنده‌یاد بهلول به ایران تا پایان حیاتش با او در مراوده نزدیک بود. او مسموعات و مشهودات فراوانی از شیخ دارد که در خاطرات پی آمده به بخشی از آنها اشارت برده است:

«خاطرم هست کودک که بودم، مادربزرگم از ایشان حرف می‌زد و می‌گفت مرحوم آقای بهلول، در طفولیت ما می‌آمد و در جلسات مذهبی خانم‌ها سخنرانی می‌کرد و با خانواده ما هم رفت‌وآمد داشت. بعد ما به تهران آمدیم و دیگر از ایشان خبر نداشتیم تا گمانم سال ۱۳۵۴ بود که خبر دادند، ایشان از افغانستان برگشته و در منزل خواهرزاده‌اش اقامت دارد. من سریع با موتور خودم را به آنجا رساندم و پیرمردی را دیدم که از من پرسید اهل کدام طایفه‌ای؟ گفتم عظیمی‌ها. تا شنید گفت آی! من هم بهلول از طایفه عظیمی‌ها هستم. پرسید حالا کجا هستی؟ گفتم در شهرری زندگی می‌کنم و آمده‌ام که شما را با خود ببرم، می‌آیید؟ گفت بله که می‌آیم... و بدون ذره‌ای تکلف، پشت موتورم نشست و با من آمد. تابستان و خانه من مشرف به حرم حضرت عبدالعظیم(ع) بود. روی پشت‌بام نشستیم و ایشان از سال‌های بسیار دور و از زمانی که مادرش را به عراق برده بود، گفت نقل می‌کرد در آنجا متوجه شد که اوضاع ایران چقدر بد است و از آیت‌الله اصفهانی پرسید که تکلیفش چیست و چه باید بکند؟ آیت‌الله اصفهانی گفته بودند اگر کسی علیه رضاشاه مبارزه کرد و کشته شد، شهید محسوب می‌شود... . می‌گفت برگشتم و زنم را طلاق دادم و عده‌اش که به سر آمد، او را شوهر دادم و مبارزه را شروع کردم تا وقتی که قضیه مسجد گوهرشاد پیش آمد و همراه با عده‌ای فرار کردم و به خانه‌ای پناه بردم. بعد از چند روز، از آنجا به مرز افغانستان رفتم. در آنجا در باغی خوابم برد و وقتی فهمیدند شیعه هستم، می‌خواستند مرا بکشند!... به هر حال در افغانستان ایشان را دستگیر می‌کنند و به زندان می‌برند. در زندان چند بار سعی می‌کنند او را بکشند که موفق نمی‌شوند. بعد از مدتی او را به تبعید می‌فرستند. در تبعید زن می‌گیرد، ولی همسرش در هنگام زایمان، همراه با طفلش می‌میرد. می‌گفت در تبعید از چند بچه کور مادرزاد، نگهداری می‌کردم!... این را هم بگویم که پیش از دیدار با آقای بهلول، یک روز از رادیوی مصر صدایش را شنیدم و فهمیدم که افغانستانی‌ها رهایش کرده‌اند و او به مصر رفته است... .»

■ **هر چه به سال‌های انقلاب نزدیک‌تر می‌شدیم، او هم بیشتر به مسائل سیاسی می‌پرداخت**

شیخ محمدتقی بهلول پس از بازگشت به ایران، شیوه مبارزاتی خاصی در پیش گرفت. او از یک سو سعی می‌کرد تا بهانه‌ای به ساواک ندهد و از سوی دیگر هر آنچه را که از مظالم رژیم پهلوی ضروری می‌انگارد، با مردم در میان نهد. جمع این دو دغدغه تدبیر و فراست ویژه‌ای می‌طلبید که تنها می‌شد از افرادی چون او سراغ گرفت. حجت‌الاسلام شیخ‌حسین معصومی، در تحلیل این مقوله آورده است:

«مرحوم آقای بهلول در سال ۱۳۵۲، از زندان افغانستان آزاد شد و بعد از مدتی که در مصر و عراق زندگی کرد، به ایران بازگشت. بنده در همان دوره با ایشان آشنا شدم. من تازه وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی شده بودم و می‌دانستم که ایشان در قضیه مسجد گوهرشاد، نقش داشته و بعد هم ۳۰ سال در افغانستان زندانی بوده و خلاصه مصائب زیادی را در راه مبارزه متحمل شده است. در همان حدود بود که شنیدم ایشان در مسجد قدیمی گناباد منبر می‌رود. ظاهر قضیه این بود که ایشان با رژیم شاه کنار آمده و لذا به ما دستور داده بودند که به هیچ‌وجه در جلساتی که ایشان شرکت دارد، شرکت نکنیم! اما کنجکاوی و روحیه جست‌وجوگری باعث شد به رغم این دستور، در جلسات ایشان شرکت کنم. جالب اینجا بود که ایشان در منبر، علل مخالفتش با رضاخان را تشریح می‌کرد و بعد هم بحث را به مسائل داخلی می‌کشاند. مثال جالبی هم می‌زد و می‌گفت ملت ما حکم یک خانواده را دارند تا وقتی که دزد به آنها نزده، با هم جنگ و دعوا دارند، ولی همین که دزدی به آنها زد، همدل و همراه می‌شوند... منظورش این بود که ما دشمنان بیرونی زیادی داریم که می‌خواهند به ما حمله کنند، پس بهتر است دست از اختلافات برداریم و با یکدیگر متحد شویم! من آن روز از منبر ایشان برداشت خاصی کردم و دیگر در جلساتشان شرکت نکردم، ولی بعدها موقعی که به فساد دربار اشاره کرد، فهمیدم که آن حرف‌ها را از باب تقیه زده تا بتواند حرف‌های اصلی‌اش را بزند. طبیعی است کسی که آن زندان‌های طولانی و شکنجه و حبس را از سر گذرانده باشد، در مواجهه با شرایط جدید، جانب احتیاط را نگه دارد و دیگر با صراحت سابق اظهارنظر نکند. آقای بهلول وقتی از شرایط زندان افغانستان، غذا و رفتار زندانبان‌ها می‌گفت، حقیقتاً حیرت می‌کردیم که چگونه ۳۰ سال دوام آورده است! اوایل که خیلی با شرایط کشور آشنا نبود، در بیان برخی نکات احتیاط می‌کرد، ولی هر چه به سال‌های انقلاب نزدیک‌تر می‌شدیم، او هم بیشتر به مسائل سیاسی می‌پرداخت. قبل از انقلاب، بیشتر در محافل خصوصی صحبت می‌کرد یا حداقل درباره سخنان مگو و اسرارش، در این جلسات صحبت می‌کرد. رژیم می‌خواست آقای بهلول را از چشم مردم بیندازد، ولی مردم به لحاظ سابقه و سبک تبلیغی‌ای که آن بزرگوار داشت، استقبال باشکوهی از ایشان کردند و منبرهایش هم همیشه پر از جمعیت بود. خاطرم هست که ایشان در یزد زیاد منبر می‌رفت. من هم چون باید به کرمان می‌رفتم، گاهی همسفر می‌شدیم و در راه با هم صحبت می‌کردیم... .»

■ **او در قالب یک داستان، از شاه تا رده‌های بعدی را زیر سؤال برد**

حجت‌الاسلام سیدحسن حسینی واعظ نیز معتقد است که زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول با زیرکی و مال‌اندیشی فراوان، در سالیان منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی به مبارزات مدد می‌رسانده است:

«ایشان مطالبش را در قالب داستان‌های تاریخی، یا پند و نصیحت و به شیوه‌ای تمثیلی بیان می‌کرد. البته گاهی هم صریح حرف می‌زد. یادم هست که همان سال در مسجد جامع سبزوار منبر خیلی تندی رفت. پس از آن آقای علی محمدی از علمای شهر - که مسئول حوزه علمیه هم بود - آقای بهلول را به خانه‌اش دعوت کرد. رئیس شهربانی هم آمده بود که ببیند بهلول چه می‌گوید! عده‌ای از طلاب هم حضور داشتند. من با اینکه طلبه سبزوار نبودم و در مشهد درس می‌خواندم، آقای محمدی از سر لطف دعوتم کرده بود. مرحوم بهلول خطاب به رئیس شهربانی گفت می‌خواهم داستانی را تعریف کنم که شما لایق شنیدن آن هستید... و با همین یک جمله، همه را متوجه مقصود خود کرد. بعد تمام رده‌های حکومتی از شاه تا رده‌های بعدی را زیر سؤال برد و مجموعه‌ای از فضاحت‌های آنها را مطرح کرد. به هر حال در آن دوره، گاهی هم صریح صحبت می‌کرد... .»

■ **شاه ادعای خدایی می‌کند!**

حجت‌الاسلام شیخ منصور ابراهیمی جرجانی نیز از روحانیونی است که زنده‌یاد بهلول را پس از بازگشت به ایران و در منابر تبلیغی وی دیده و شناخته است. او نیز بر این باور است که سخنان پرتعریض و عبرت‌آموز وی در این جلسات، در بیداری مستمعان و توجه آنان به تفرعن شاه و کارگزاران حکومتش نقشی در خور داشته است: «اولین‌بار که ایشان را دیدم، زمانی بود که پس از بازگشت به ایران به شهرستان علی‌آباد کتول دعوتشان کرده بودند تا در مسجد جامع این شهر سخنرانی کنند. ایشان در آن منبر از دوره رضاخان و زمان کشف حجاب صحبت کرد. در پی این سخنرانی، وقتی برای اولین‌بار خدمتشان رفتم، درباره فرعون‌ها و نمرودهای قدیم صحبت کرد و سپس گفت امروز اگر رئیس‌جمهور امریکا ادعا کند که خداست، ۱۰۰ رئیس‌جمهور دیگر خواهند گفت پس من چه؟... و به این ترتیب کل سلاطین و رؤسای جمهور و رهبران طاغوتی زمانه را زیر سؤال برد و نفی کرد. به نظرم جرئت زیادی می‌خواست که کسی بالای منبر بگوید شاه ادعای خدایی می‌کند! این شجاعت جز از آقای بهلول برنمی‌آمد که پیش از آن، در واقعه مسجد گوهرشاد نقش‌آفرینی کرده و سی و اندی سال به خاطر آن زندان و آوارگی را تحمل کرده بود. ایشان حقیقتاً ولایی و متواضع بود و حرف و عملش با هم تطابق داشت. به همین دلیل وقتی حرفی می‌زد، مردم می‌دیدند که خودش به گفته‌اش عمل می‌کند و اساساً از جنس خودشان است، به همین دلیل سخنانش را می‌پذیرفتند. از سوی دیگر، مرحوم بهلول همواره در پی رفع حاجات مردم بود و در این زمینه، کوچک‌ترین ریا و شائبه‌ای نداشت و سراپا صداقت و درستی بود. ابداً اهل شهرت، مریدبازی و دار و دسته راه انداختن نبود و هر کاری که می‌کرد، با نهایت دلسوزی انجام می‌داد. واقعاً دلش برای مردم می‌سوخت و همه را از عمق جان دوست داشت و به آنها دعا می‌کرد. راضی به آزار و اذیت هیچ کس از جمله همسرش نبود. یکی از کارهای بدیع ایشان این بود که وقتی در دوره رضاخان تصمیم گرفت تا وارد میدان مبارزه شود، همسرش را طلاق داد و پس از طی شدن ایام عده، او را به عقد مرد دیگری درآورد! می‌گفت نمی‌خواهم به خاطر مبارزات و فعالیت‌های من، آزار و اذیتی متوجه همسرم شود... .»

■ **بدون تعیین وقت قبلی، خانواده‌های شهدا را به دیدن امام می‌برد**

زنده‌یاد بهلول پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در تمام عرصه‌های حمایت از نظام برآمده از آن، شرکت می‌جست. حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی، دیدار با خانواده‌های شهدا، دیدارهای فراوان با امام خمینی و مهم‌تر از همه تبیین ارزشی که در پس این همه فداکاری ملت ایجاد شده است. سهیلا بوالحسنی خواهرزاده او در این فقره چنین روایت کرده است:

«جالب بود که هرچند وقت یک‌بار، بدون وقت قبلی به دیدن حضرت امام می‌رفتند. من خیلی دلم می‌خواست همراهشان بروم، ولی چون مدرسه داشتم، نمی‌شد! گاهی هم خانواده شهدا را با خودشان نزد امام می‌بردند. به خانواده‌های شهدا زیاد سر می‌زدند و حتی در مواردی برایشان خانه می‌گرفتند، کارهایشان را انجام می‌دادند و بچه‌هایشان را بزرگ می‌کردند. در دوره جنگ مدام به همه توصیه می‌کردند که جبهه‌ها را خالی نگذارند و به هر ترتیب ممکن به جبهه کمک کنند. چندبار هم به منطقه رفتند، ولی من نمی‌دانستم کجا رفته یا چه کار کرده‌اند! دایی‌جان درباره خیلی از کارهایشان، با کسی صحبت نمی‌کردند. از دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران سخت منقلب می‌شدند. درباره حجاب و تأثیر آن بر قوام خانواده هم، زیاد صحبت می‌کردند. معتقد بودند که مهم‌ترین وظیفه زن، مادری کردن است و وجود زن در خانه مایه برکت است. می‌گفتند زن باید مراقب باشد، که فرزندش از نظر جسمی و روحی صدمه نبیند... برای همین با کارکردن زن در بیرون از خانه موافق نبودند. می‌گفتند وقتی مادران فرزندانشان را در مهدکودک می‌گذارند، چه توقعی دارند که وقتی پیر شدند آنها را در خانه سالمندان نگذارند؟ این تازه در صورتی است که بچه‌ها بزهکار نشوند... .»

■ **در واقعه مسجد گوهرشاد با آیت‌الله قمی همراه بود و پس از پیروزی انقلاب، با فرزندانش ناهمراه**

نهایتاً زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی، مرد عمل به تکلیف شرعی خویش بود. به همین دلیل در دوران قیام مسجد گوهرشاد، با آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی همراه شد و پس از پیروزی انقلاب و به دلیل آنکه رویه فرزند آن بزرگوار را به نفع اسلام، تشیع و نظام اسلامی ندید، از او فاصله گرفت. حجت‌الاسلام شیخ عباس رضاپور این مقوله را به ترتیب پی آمده بسط داده است:

«ایشان به حضرت امام علاقه زیادی داشت و چندباری هم به محضرشان رفته و با ایشان صحبت کرده بود. با رهبر معظم انقلاب هم بارها ملاقات و صحبت کرد. شنیدم که در مشهد نزد یکی از آقایان رفته و گفته بود امروز امام نیاز به کمک دارد، امام علی(ع) دید که اگر بخواهد به اسلام کمک کند، حتی لازم است که به حکومت‌های جور هم مشورت بدهد، حالا که حکومت اسلامی است، آیا می‌توانید برای کمک نکردن به ایشان عذری داشته باشید؟... ایشان واقعاً به امام علاقه داشت و حرف‌هایش را هم خیلی صریح و بی‌پرده می‌زد و با کسی تعارف نداشت. در قیام مسجد گوهرشاد، تشخیص داد که در کنار آیت‌الله حاج آقا حسین قمی می‌تواند خدمت کند و نقش خود را به درستی ایفا کرد. بعد از انقلاب هم احساس کرد که در کنار امام می‌تواند خدمت کند و در برابر پسر آیت‌الله حاج آقا حسین قمی موضع‌گیری کرد! ملاک او ادای تکلیف بود... .»

حجت‌الاسلام عباس رضاپور: «مرحوم بهلول در مشهد نزد یکی از آقایان رفته و گفته بود امروز امام خمینی نیاز به کمک دارد، امام علی(ع) دید اگر بخواهد به اسلام کمک کند، حتی باید به حکومت‌های جور هم مشورت بدهد، حالا که حکومت اسلامی است، آیا می‌توانید برای کمک نکردن به ایشان عذری داشته باشید؟...»

دهه ۷۰، زنده‌یاد شیخ محمدتقی بهلول گنابادی در حلقه علاقه‌مندان